

فرمانده من

اصغر قنور

شماره پروگرام: فراموز کشتکار

آشنایی با سردار
شهید محمد رضا دستواره

شجاعت کم نظیر

محمد رضا از وقتی به یاد داشت، در کنار درس خواندن کار هم کرده بود. وقتی دید دست‌های پدرش توی کارگاه نمک‌کوبی زخم و زیلی شده، تصمیم گرفت برای کمک به مخارج خانواده‌اش یک‌سال بی‌وقفه کار کند. اما در آخر به این نتیجه رسید که کار کردن به تنهایی نمی‌تواند سرنوشت آن‌ها را تغییر بدهد. دوباره به شروع به درس خواندن کرد. حالا دیگر او دنیا را طور دیگری می‌دید. می‌دید که اگر فقیر و بی‌چیز هستند، مقصر تنها خودشان نیستند. در همین روزها بود که با ظلم‌های رژیم شاه به مردم کشور آشنا شد. برای آشنایی با این ظلم‌ها مسجد بهترین جایی بود که او می‌توانست حقیقت را کشف کند.

با شروع انقلاب اسلامی، او که با پوست و خونس با ظلم و ستم حکومت آشنا بود، مثل خیلی از جوانان به خیابان‌ها رفت و با مأموران رژیم پهلوی درگیر شد. حتی یک بار هم دستگیر شد و مأموران به شدت او را کتک زدند.



زندگی‌نامه
شهید دستواره

با پیروزی انقلاب، محمدرضا فهمید برای حفاظت از انقلابی که دشمنانش ساواکی‌ها و ثروتمندان بی‌درد هستند و دوستانش مردم عادی و زحمت‌کش، باید به جایی مثل «سپاه پاسداران» برود. آن روزها همه دشمنان در یک صف واحد می‌خواستند انقلاب سقوط کند تا دوباره بساط ظلم و جورشان فراهم بشود.

شاید نشود زندگی محمدرضا را در یک یا چند صفحه نوشت، اما می‌شود به صورت خلاصه گفت: محمدرضا دستواره دیگر نمی‌خواست خودش را متعلق به چیزهای ساده زندگی کند. زندگی برای او در خدمت به مردم خلاصه می‌شد. کوه و کوهپایه‌های کردستان و مردم دلاور آنجا شاهد هستند که این جوان غیور، با چه شجاعتی در مقابل ضد انقلاب و افراد آن‌ها از شرف و حیثیت مردم منطقه دفاع می‌کرد. در این روزها بود که دشمنان جنگی را به راه انداختند تا از این طریق انقلاب و دستاوردهای آن را نابود کنند. محمدرضا که همیشه مرد میدان نبرد با ضد انقلاب بود، این بار لباس رزم دیگری پوشید تا در مقابل دشمن خارجی هم قد علم کند.

بنابراین، هنگامی که **حاج احمد متوسلیان**، یکی از فرماندهان جان‌برکف، مأموریت یافت «تیپ محمد رسول‌الله (ص)» را تشکیل دهد، او همراه سایر رزمندگان به سمت جبهه‌های جنوب عزیمت کرد و در آنجا به علت مهارت در جذب نیرو، مأمور تشکیل «واحد پرسنلی» تیپ شد. اما چون روح بزرگی داشت، نمی‌توانست خودش را صرفاً به جذب نیروهای رزمنده مشغول کند. پس از فرماندهان تقاضا کرد که اجازه دهند در عملیات‌ها شرکت کند. به این ترتیب، در روزهای عملیات، سلاح به‌دست در کنار فرماندهان گردان وارد عمل می‌شد.

آن روزها وقتی فرماندهان دیدند که محمدرضای جوان افکار بلندتری برای مبارزه با ظلم و ستم دارد، موافقت کردند به همراه تعداد دیگر از رزمندگان برای یاری‌رساندن به مردم مسلمان و ستم‌دیده لبنان که مورد هجوم ناجوانمردانه رژیم اشغالگر قدس قرار گرفته بودند، راهی آن دیار بشود.

بعد از بازگشت هم به فرماندهی «تیپ سوم ابوذر» منصوب شد و تا زمان عملیات «خیبر» در همین مسئولیت به خدمت صادقانه مشغول بود.

از خصوصیات بارز شهید، خوش‌رویی، جذابیت، صفای باطن و اخلاص توکل به خدا بود. به گفته هم‌زمانش، جایی که او بود غم و اندوه بیرون می‌رفت. او در روحیه‌دادن به رزمندگان نقش بسزایی داشت.

محمدرضا از شجاعت بالایی برخوردار بود. تجزیه و تحلیل حساب‌شده مسائل جنگ و قدرت تصمیم‌گیری سریع، یکی از ویژگی‌هایی بود که در مشکلات او را یاری می‌کردند. با آنکه از نظر جسمی بدنی نحیف و لاغر داشت، خستگی‌ناپذیری و اعتماد به نفس او زبانزد خاص و عام بود. او در اکثر نبردها، به‌جز مواقعی که مجروح شده بود، حضور داشت و در شب‌های عملیات تا صبح در خط اول درگیری با دشمن در کنار رزمندگان می‌ماند و از نزدیک به هدایت عملیات می‌پرداخت. محمدرضا تا هنگام شهادت ۱۱ بار مجروح شد، ولی هرگز از پای ننشست و با شجاعت کم‌نظیر، با نثار جان عزیزش، به دفاع از اسلام و آرمان‌های متعالی حضرت امام خمینی (ره) و حفظ کيان جمهوری اسلامی ادامه داد.

در عملیات «کربلای یک» که برادرش **حسین** در خط پدافندی شهید شد، برای شرکت در مراسم تشییع و تدفین او به تهران رفت. ولی بیش از سه روز در تهران نماند و به منطقه بازگشت. وقتی به وی می‌گویند: «خوب بود لاقلاً تا شب هفت برادرت می‌ماندی و بعد برمی‌گشتی»، در جواب می‌گوید: «به آن‌ها گفته‌ام کنار قبر حسین، قبری برای من خالی نگه دارند.»

محمدرضا بارها به شهادتش فکر کرده بود. اما فقط خدا می‌دانست، او عاقبت در عملیات کربلای یک، روز آزادسازی شهر «مهران» از چنگال دشمن بعثی، به آرزویش می‌رسد و راه و رسم عزت و مردانگی را از خودش برای ما به یادگار می‌گذارد. به یادش باشیم که شهدایی چون شهید محمدرضا دستواره، معنی واقعی عزت و پاسداری از ارزش‌های انسانی و دینی هستند.

بیشتر بخوانیم

علم‌دار ثارالله:

سردار شهید حاج یونس زنگی آبادی

نویسنده این کتاب به دوره‌های متفاوت زندگی شهید حاج یونس زنگی آبادی از کودکی تا شهادت، در چهار فصل، و به ویژگی‌های اخلاقی وی پرداخته است. حاج یونس زنگی آبادی، از شهدای لشکر

۴۱ ثارالله کرمان بود (فرمانده تیپ امام حسین(ع)) و در این لشکر برای سردار شهید حاج قاسم سلیمانی عملیات‌های متفاوتی را انجام داده است.



مؤلف: محسن بگلانی

ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری

قدر ولایت

سال چاپ: ۱۴۰۱

تلفن: ۰۲۱۶۶۴۶۹۹۵۸